

یا ایا که ترا جنت گفت مرا که کردی رسول علیه السلام این  
 حقه را بران مایه در حال بدت اغرر هر دوام فاقصد  
 فی انوار صدیق لم یکنه و هم یقولون ما یفازین ان  
 قانزری بیان است صدق است و فی انوار حضور و مراد  
 بصدق ذات شرف بخصیست از کمال صدق این است  
 و بکرت و حضور محروق آن فی انوار و بکرت هم بر  
 حال است از خاطر بیفت کوه صدق از در است و در  
 مع بنی مع از جای زمین برین تقدیر است که بر قائم  
 مانند معالیکن صدق بنا بر موزة سحرانند و بی  
 کونید شست از زمین طلب صدق و قول می طلبا و  
 لم یاروایت کرده اند از رویت هم قبولی جمله حالت  
 از فاعل لم یاروایت است و یا انوار حضور ما و من یاروایت  
 و ارم اسم مابین احدی فی واقع مذکور برین و هم  
 رسول علیه السلام و غار بود صدیق که نیز در علم رجب  
 حاجت هر از کوه من و ضربت بکری بدین کمال انکه برین  
 نیستند

کوه این صدق کشند  
 و صدق عظم صدق

نیستند با مرئوسند و حال آنکه سیکنست هم در است  
 در غار روح احدی طنوا اجمع جدیست نانه است از بر  
 بیان نیت نمودن کافران است از کوه ای شخ رسول  
 میکند بطلست ناکردن و ناکردن کافران هم همه جوهر  
 ان بود که گاه روزند کبوتر راه و طنوا از فعال قلوب  
 و مغل قال است بجام مفعول اول او و جام کبوتر است و طنوا  
 تا فی خطب است بر طنوا اول و هر دو هم در مع است بجا الکتبه  
 مفعول اول علی صیغه تعلقت بلم شیخ نیز مفعول اول  
 هر فاعل روح و قال لم یاروایت هر دو عاید بکشتن و بی  
 عاید بکشتن عاید بکشتن با ف و دیگری بکشتن عاید بکشتن  
 و این شغیر است ثابت مثل نایران باشد که کشنده ما  
 عکس است بیفت کونید عکس است مونس عکس است  
 و بر مملوق را کونید روح تنیدن است و هم کونید  
 کشتر بقیع جام الطاهر رسول لای اؤاد او و اؤاد برین  
 و لیزال افسر طلبت کردن کافران بخت را و صدیق را

و طوا انکبوت علی  
 جزا بر تیرم شیخ و لم یاروایت

Copyrighted King University